



۱.....	مقدمه
۲.....	نسبت با روایات
۲.....	نسبت با آیه
۳.....	خلاصه
۳.....	نظام تقیید و اطلاق
۴.....	خلاصه
۴.....	جمع بندی
۴.....	فرع دوم
۵.....	ادله حرمت تعلّم
۵.....	تعلّم محرمات
۵.....	تلازم با حرام
۶.....	مقدمه حرام
۶.....	مقدمات تولیدی
۶.....	روایت تحف العقول
۷.....	سند روایت
۸.....	دلالت روایت
۸.....	ادله خاص
۸.....	روایت اَبی الْبَخْتَرِيّ
۹.....	دلیل دوم
۹.....	سند روایت
۱۰.....	دلالت روایت

مقدمه

قبل از اینک وارد بحث شویم بحثی راجع به محمد بن یحیی العطار مطرح کنیم. ما در روایت معتبره سکونی بحث کردیم. مقدار زیادی در بحث کامل الزیارات تأمل شد. روایت سکونی در ابواب مقدمات حکمت بود. در مقابل این روایات روایتی

است که می‌گوید حتی سحر نافع و غیر مضر هم جایز نیست. ذیل روایت سکونی داشتیم توبه‌اش هم قبول نمی‌شود. دو سه جهت در این روایت بود که از نظر سند و دلالت بحث کردیم.

نسبت با روایات

نکته بعدی که در دلالت این روایت این است که، فرض بگیریم که این روایت را تام دانستیم و حداقل صدر آن را یعنی «إِنَّ لِي زَوْجًا وَبِهِ عَلَيَّ غَلْظَةٌ وَإِنِّي صَنَعْتُ شَيْئًا لَأَعْطِفَهُ عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَفِ لَكَ كَدَّرْتُ الْبِحَارَ وَكَدَّرْتُ الطِّينَ وَ لَعَنَتِكَ الْمَلَائِكَةُ الْأَخْيَارُ وَ الْمَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ تمام دانستیم. البته ما گفتیم تا حدی روایت قابل قبول است برای اینکه ذیل آن خلاف کتاب و عقل و ضرورت است اما صدرش سؤال دیگری است که ممکن است بگوییم این سر جای خود محفوظ است. حال جهت بعدی این است که نسبتش را با آن‌ها بسنجیم و ببینیم چه می‌شود. چون مدلول روایت در مورد نافع است یعنی می‌گوید سحر نافع جایز نیست، نسبتش با ادله مطلقات حرمت سحر روشن است. برای اینکه آن‌ها گفته‌اند مطلقاً جایز نیست. اینکه می‌گوید در سحر نافع جایز نیست مؤید همان اطلاقات است. اطلاقات هم می‌گفت سحر مطلقاً سواء كان نافعاً أو مضرًا و سواء كان ابتدائياً أو في مقام دفع السحر. این روایت می‌گوید یک قسمش جایز نیست و مؤکد با اطلاقات است و تعارضی با اطلاقات ندارد پس نسبتش با مطلقات چون مثبتین یا نافیین هستند روشن است که حمل مطلق بر مقید نیست بلکه مؤکد آن مطلقات در یک قسم است و در واقع مؤکد نسبت به اطلاقات در یک قسم است.

نسبت با آیه

اما نسبتش با آیه شریفه چیست؟ آیه بنا بر آنچه ما به آن تمایل داشتیم و پذیرفتیم می‌فرمود که سحر در مقام دفع جایز است و آن هم می‌گفت سحر مضر جایز نیست و سحر در مقام دفع جایز است. اگر نسبت آیه را با این روایت بسنجیم این‌طور می‌شود که آیه سحر در مقام دفع را جایز می‌داند. سحر در مقام دفع با سحر نافی که اینجا آمده با هم تعارضی ندارند. برای اینکه این سحر نافع سحر ابتدائی است و می‌گوید جایز نیست و آیه می‌فرماید سحر در مقام مقابله به‌مثل و دفع سحر جایز است لذا این دو با هم مشکلی ندارند. به عبارت دیگر این روایت مطلق است و آیه مقید است. روایت می‌گوید که سحر نافع جایز نیست. حداکثر این است که بگوییم مطلق است و بیان اطلاق در روایت نیست. سؤال کرده است که من سحر ابتدائی می‌کنم برای اینکه لَأَعْطِفَهُ عَلَيَّ، مورد آیه همان سحر ابتدائی است منتهی ابتدائی نافع است. مورد آیه سحر در مقام دفع است ولو

۱ - وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۲۴۷.

اینکه مضر نیست و نافع است. باید دفع کند برای خودش و دیگری بلکه دفع سحر شاید نافع هم باشد. این دو با هم تعارضی نداند یعنی دو مورد است. حداکثر این است که روایت مطلقاً گفته سحر نافع جایز نیست.

خلاصه

اگر بگوییم روایت اطلاقی دارد آیه مقیدش می شود یعنی می گوید سحر نافع در مقام دفع مانعی ندارد. بنابراین اگر این روایت پذیرفته شود و اشکالات را دفع کنیم یعنی سند را بپذیریم و بگوییم آنچه خلاف عقل است مربوط به ذیل است نه صدر و دلالت بر حرمت را بپذیریم، این روایت منافاتی با آیه ندارد. اگر هم مطلق باشد آیه مقید است. آیه می گوید سحر در مقام دفع مانعی ندارد و لذا بعید نیست این روایت را بپذیریم و اگر بپذیریم نتیجه این می شود که سحر چه مضر باشد چه غیر مضر جایز نیست و فقط سحر در مقام دفع به خاطر آیه شریفه جایز است. هیچ سحری جایز نیست چه مضر باشد چه نافع باشد و این نمی گذارد الغاء خصوصیت کنیم. می گفتیم آیه در مقام دفع که بگوید جایز است شاید بشود الغاء خصوصیت کرد و بگوییم مطلق سحر نافع جایز است اما روایت نمی گذارد الغاء خصوصیت کنیم و به صراحت می گوید جایز نیست.

نظام تقیید و اطلاق

در اصول گفته اند نظام تقیید و اطلاق بین روایات جاری است. در قرآن نیز می شود. بین آیه و روایت هم می شود. تقدم و تأخر هم لازم نیست. این طور نیست که مطلق اول باشد و مقید بعد باشد. ممکن است مقید اول باشد و مطلق بعد باشد. ائمه هم همین کار را می کنند یعنی روایات را حمل مطلق بر مقید می کنند. مقید در کلام امام باقر (سلام الله علیه) است و مطلق در کلام امام رضا (سلام الله علیه) است. یادمان باشد که جمع بین مطلق و مقید هم در خود قرآن می شود هم در خود روایات و هم میان قرآن و روایات. همین طور که گفته شد در مطلق و مقید لازم نیست مطلق مقدم باشد و مقید مؤخر. می تواند مطلق مقدم باشد می تواند مؤخر یا می تواند همزمان صادر شود. ربما یکون مطلق مقدا و المقید مؤخرا و آخری بالعکس و آخری متقارنین. در مطلق و مقید آنجایی که آیه و روایت است می شود مطلق در قرآن باشد و مقید در آیه یا عکس آن. در اصول غالباً این طور است که آیات شریفه کلیات و کلان مسائل را ذکر می کند و تفاسیر در اخبار می آید. ولی گاهی به عکس است. نکات خاصی در طلاق و نکاح و امثال این به صورت خاص در قرآن آمده است بعد می بینیم مطلق داریم که این آیه مقید آن است.



خلاصه

پس روایت سکونی در ابواب مقدمات نکاح که زن می‌گفت من سحری کردم برای اینکه عواطف شوهرم را نسبت به خودم تقویت کنم، یا در خصوص سحر نافع ابتدائی است که اگر این‌طور باشد نسبتش با روایات مطلق سحر نافین است و هر دو مثل هم هستند و مؤکد می‌شود. نسبتش با آیه هم مشکل دارد برای اینکه آیه می‌گفت سحر مضر حرام است و ربطی به این ندارد که روایت می‌گوید سحر نافع هم اشکال دارد و یکی هم می‌گفت سحر در مقام دفع اشکال ندارد که این هم در مقام دفع نیست، چیزی دیگری است که اگر هم بگوییم روایت مطلق است یعنی مطلق نافع چه ابتدائی و چه انحلالی آیه مقید می‌شود. آیه می‌گوید آنجایی که در مقام انحلال سحر باشد مانعی ندارد. دلالت آیه بر مطلق نافع را قبول نکردیم اما اگر دلالتش بر مطلق نافع قبول کنیم و الغاء خصوصیت کنیم شاید بشود ولی الغاء خصوصیت را قبول نکردیم.

جمع بندی

نظر ما این شد که مطلق سحر حرام است چه مضر و چه نافع به جز سحر در مقام حل و دفاع که جایز است. مطلق سر نافع جایز نیست به دلیل اینکه مطلقات ما را به اینجا می‌رساند و این روایت هم مؤید این قصه است لذا مطلق نافع جایز نیست و فقط یک قسم جایز است. سه نظریه مطرح بود. یک نظریه این بود که سحر مطلقاً جایز نیست. یکی می‌گفت سحر مضر جایز نیست و نافع جایز است. نظر سوم این می‌شد که سحر نافع و مضر حرام است و فقط سحر در مقام حل جایز است و ما این نظر را پذیرفتیم. البته در تنظیم بحثمان گاهی را نظر دوم قرار می‌دهیم و گاهی نظر سوم را ولی بالاخره این نظر را می‌پذیریم که سحر در مقام حل جایز است. بقیه انواع سحر چه نافع چه مضر جایز نیست.

فرع دوم

فرع دوم بحث تعلّم سحر و یادگیری سحر است. بحث تعلیم را فرع سوم قرار می‌دهیم به خاطر تفاوت‌هایی که وجود دارد. پس سؤال این است که آیا فراگیری سحر جایز است یا جایز نیست؟ مثلاً کلاسی تشکیل شده است و بحثی هست که سحر یاد می‌دهد، چه حکمی دارد که کسی سحر را یاد بگیرد؟ ظاهراً در هند دانشگاه جادو راه‌اندازی شده است. به‌رحال این تعلّم سحر به صورت غیررسمی خیلی رواج دارد.



ادله حرمت تعلّم

در باب تعلّم سحر و محرمات در فقه التریبه بحث کردیم. ادله‌ای که می‌شود برای حرمت تعلّم سحر برشمرده به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. ادله‌ای که قواعد عامه را افاده می‌کند و آن قاعده عامه تعلّم محرمات است.

۲. ادله خاصه‌ای که در باب سحر وارد شده است.

اما به عنوان نسبت اول ادله‌ای که قاعده کلی را اثبات می‌کند می‌گوید تعلّم محرمات حرام است. این موضوع را مفصل در بحث فقه التریبه بحث کرده‌ایم که اینجا اشاره‌ای به وجوه و ادله آن خواهیم داشت. بنابراین بخش اول ادله‌ای است که قاعده کلی را افاده می‌کند که یادگیری حرام، حرام است. بخش دوم در خصوص سحر وارد شده است. ادله‌ای که می‌گوید تعلّم آن حرام است.

تعلّم محرمات

در قسمت اول که تعلّم محرمات حرام است وجوهی را می‌شود ذکر کرد:

تلازم با حرام

یک وجه این است که تعلّم محرم (یادگیری حرام) خود مشتمل بر حرام است یعنی وقتی می‌خواهد حرام را یاد بگیرد باید حرام را مرتکب شود چرا که وقتی می‌خواهد چیزی را یاد بگیرد باید آن کار را انجام دهد. مثلاً کسی که می‌خواهد رانندگی یاد بگیرد باید رانندگی کند تا یاد بگیرد. سحر هم این چنین است. پس تعلّم سحر یا هر امر محرمی که حرام است به خاطر این است که وقتی کسی می‌خواهد یاد بگیرد، این یادگیری کاربردی و عملیاتی است یعنی آن کار حرام را انجام می‌دهد. این وجه فی الجمله درست است نه بالجمله. به این علت که یادگیری همیشه همراه با عمل محرم نیست. گاهی همراه با آن است و کارورزی می‌خواهد یعنی فن و مهارتی است که بدون اینکه انسان آن کار را انجام دهد امکان یادگیری نیست. طبعاً به خاطر اینکه همراه محرم است حرام می‌شود و الا اگر فرض بگیریم تعلّمی بدون عمل محرم محقق می‌شود جایز است. در باب سحر ممکن است بگوییم می‌شود کسی قواعد سحر را یاد بگیرد بدون اینکه عمل کند علاوه بر اینکه ممکن است سحر را در مقام حل را انجام دهد و گفتیم که سحر در مقام حل جایز است. بنابراین اشکال وجه اول این است که عمومیت ندارد. به هر حال اگر جایی تعلّم بدون عمل محرم مفروض شد جایز است؛ و مطلقاً این طور نیست که این دلیل تعلّمات محرمات را حرام کند بخصوص در باب سحر که سحر جایز داریم علاوه بر اینکه تعلّم به خاطر فعل هیچ وقت خود تعلّم را حرام نمی‌کند. این از باب

ملازمه است یعنی خود فعل حرام است نه تعلم بما هو تعلم. در جایی هم که حرام میسر می شود هم تعلم حرام را حرام نمی کند بلکه همان فعل حرام است. تعلم ملازم حرام است نه اینکه خودش حرام شود.

مقدمه حرام

وجه دوم این است که تعلم مقدمه حرام است و مقدمه حرام، حرام است. جواب وجه دوم که به عنوان قاعده می تواند در تعلم محرّمات بیاید این است که هیچ کس مقدمه حرام را حرام نمی داند. مقدمه واجب عقلاً واجب است ولی شرعاً محل بحث است اما در مقدمه حرام کسی قائل به حرمت عقلی هم نیست لذا مقدمه حرام، حرام نیست. مثلاً اگر همه مقدمات کشتن کسی را آماده کند ولی نکشد کار حرامی نکرده است مگر اینکه روی مقدمات حرام عناوین دیگری مانند هتک حیثیت کسی یا تجری باشد و الا خود آن ذاتاً حرام نیست نه عقلاً و نه شرعاً بلکه مقدمه تولیدی حرام حرام است. یعنی مقدمه ای که اگر انجام گیرد ذی المقدمه بر آن متوقف است مثل اینکه خودکشی حرام است حال وقتی کسی خودش را از برجی می اندازد خودکشی وقتی صادق است که سرش به زمین می خورد منتهی اینجا چون مقدمه آن تولیدی است یعنی اگر خودش را پرت کرد نمی تواند کاری لذا مقدمه تولیدی حرام می شود بلکه در اموری که با مقدمه تولیدی محقق می شود نه مستقیم، می گویند آن مقدمه حرام است. تعلم محرّمات علی القاعده جزء مقدمات تولیدی نیست. بزرگانی سحر را می دانستند ولی هیچ وقت عمل نمی کردند.

مقدمات تولیدی

مرحوم نائینی بحث کرده است که آیا مقدمات تولیدی در حد حرمت خود فعلی آخری است منتهی از باب اینکه الامتناع فی الاختیار لا ینافی الاختیار یا اینکه حرمت منتقل به مقدمه می شود؟ البته قاعده امتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار قاعده درست و صحیح است. یاد می آید اولین دوره نمایندگان طلاب که انتخاب شدند نمایندگان خدمت آقا مشرف شدند. از اینجا که حرکت کردند طول کشید و حدود ده و نیم صبح خدمت ایشان رسیدند. آقا فرمودند دیر شد یکی از آقایان که آدم واردی نبود گفت ببخشید تو ترافیک گیر کردیم ایشان فرمودند الامتناع فی الاختیار لا ینافی الاختیار لذا قاعده درست است چون وقتی مقدمات به دست آدمی است، اختیاری می شود. پس مقدمه حرام، حرام نیست مگر اینکه تولیدی باشد ولی دلیل مطلقاً نمی شود که مقدمه حرام، حرام باشد.

روایت تحف العقول

وجه سوم روایت تحف العقول است که در اول مکاسب مفصل بحث کردیم و ممکن است از آن قاعده کلی استفاده شود. روایت تحف العقول در جلد دوازده همان کتاب تجارت ابواب ما یکتسب به باب دو حدیث اول است. این روایتی است مفصل که صاحب تحف العقول از امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است که «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تَحْفِ الْعُقُولِ عَنِ الصَّادِقِ (سلام الله علیه)

علیه) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَايِشِ الْعِبَادِ فَقَالَ جَمِيعُ الْمَعَايِشِ كُلُّهَا مِنْ وَجْهِ الْمَعَامَلَاتِ.....^۲ « ادبیات روایت، ادبیات کتاب فقهی است تا کتاب روایی. به همین خاطر بعضی گفته‌اند این روایت سه چهارصفحه‌ای با این ادبیات یک نوع جمع‌آوری و برداشت از مجموعه روایات بوده نه اینکه یک روایت به این بیان و قلم و به این تعابیر و ادبیات باشد ولی به‌هرحال به عنوان روایت نقل می‌کند. اواخر این روایت این‌طور می‌فرماید که «وَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الصَّنَاعَةُ وَتِلْكَ آئِلَةُ قَدْ يُسْتَعَانُ بِهَا عَلَى وَجْهِ الْفَسَادِ وَوَجْهِ الْمَعَاصِي وَتَكُونُ مَعُونَةً عَلَى الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَلَا بَأْسَ بِصِنَاعَتِهِ وَتَعْلِيمِهِ» مثل کارهایی که می‌شود در راه خیر و شر استفاده کرد مثل «السُّكَيْنُ وَالسَّيْفُ وَالرُّمْحُ وَالْقَوْسُ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنْ وَجْهِ آئِلَةِ الَّتِي تُصَرَّفُ إِلَى جِهَاتِ الصَّلَاحِ وَجِهَاتِ الْفَسَادِ وَتَكُونُ آئِلَةً وَ مَعُونَةً عَلَيْهِمَا فَلَا بَأْسَ بِتَعْلِيمِهِ وَتَعَلُّمِهِ وَ أَخْذِ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ الْعَمَلِ بِهِ وَ فِيهِ لِمَنْ كَانَ لَهُ فِيهِ جِهَاتُ الصَّلَاحِ» می‌گوید چیزهایی که دو جهت خیر و شر در آن است و می‌شود یاد گرفت و ساخت و معامله کرد. بعد می‌فرماید که «فَلَيْسَ عَلَى الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ إِثْمٌ وَلَا وَزْرٌ لِمَا فِيهِ مِنَ الرَّجْحَانِ فِي مَنَافِعِ جِهَاتِ صِلَاحِهِمْ وَ قِوَامِهِمْ وَ بَقَائِهِمْ وَ إِنَّمَا الْإِثْمُ وَ الْوِزْرُ عَلَى الْمُتَصَرِّفِ بِهَا فِي وَجْهِ الْفَسَادِ وَ الْحَرَامِ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصَّنَاعَةَ الَّتِي هِيَ حَرَامٌ كُلُّهَا» شاهد سخن این است «الَّتِي يَجِيءُ مِنْهَا الْفَسَادُ مَحْضًا نَظِيرَ الْبِرَابِطِ وَ الْمَزَامِيرِ وَ الشُّطْرُنِجِ وَ كُلِّ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ الصُّلْبَانِ وَ الْأَصْنَامِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ صِنَاعَاتِ الْأَشْرِبَةِ الْحَرَامِ» چیزهایی که محض حرام است و غالباً استفاده حرام می‌شود «وَ مَا يَكُونُ مِنْهُ وَ فِيهِ الْفَسَادُ مَحْضًا» امور و کارها و عملیاتی که «وَ لَا يَكُونُ مِنْهُ وَ لَا فِيهِ شَيْءٌ مِنْ وَجْهِ الصَّلَاحِ حَرَامٌ تَعْلِيمُهُ وَ تَعَلُّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ مِنْ جَمِيعِ وَجْهِ الْحَرَكَاتِ كُلُّهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَ صِنَاعَةً» شاهد سخن اینجاست می‌گوید چیزهایی که محض حرمت است هر تصرفی در آن حرام است از جمله تعلم آن.

سند روایت

به نظر می‌آید دلیل سوم مثل دو دلیل محل خدشه است. همان‌طور که از دلیل اول و دوم قاعده کلی حرمت تعلم محرّمات استفاده نمی‌شد به خاطر چند مناقشه‌ای که در این دلیل است از این دلیل هم استفاده نمی‌شود. سند این روایت معتبر نیست. تحف‌العقول بی سند نیست ولی متأسفانه مقطوعه است. البته خیلی از روایات تحف‌العقول در جاهای دیگر دارای سند است اما جایی که بخواهید با نگاه فقهی عمل کنید روایت سند ندارد. بعضی گفته‌اند اشتها این روایت موجب جبران سند می‌شود (جبر السند بالاشتهار و الشهرة). سابقاً بحث کردیم که مگر در موارد نادر با یک قیود سنگین و سخت این قاعده را نمی‌پذیریم و آن هم اینجا مصداق ندارد. گرچه بعضی از احکام متفرقه که در این سه صفحه از روایت آمده است در روایات معتبر دیگر وارد



شده است ولی به هرچه که در این روایت به تنهایی باشد نمی‌توانیم اعتماد کنیم. برای قاعده تبدیل سند هم باید اسم کسی باشد که صاحب تحف‌العقول از امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند سند به طور کامل مقطوع است.

دلالت روایت

از نظر دلالتی این بحث در باب سحر نیست و مصداق ندارد برای اینکه سحر از اموری است که بعضی از اقسام آن جایز است و این درجایی می‌گوید که **وَلَا فِيهِ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلَاحِ كَامِلًا حَرَامٌ** است و از این جهت هم اگر فرض بگیریم که بشود از این روایت استفاده‌ای کرد می‌گوید یادگیری اموری که محض حرام است و در آن کار هیچ صلاحی وجود ندارد را حرام می‌داند، نه مطلق هر محرمی که یک وجه صلاح و جایز در آن هست. سحر هم بنا بر نظری که گفتیم در مواردی جایز است. بنابراین نمی‌شود از این روایت استفاده کرد. البته اشکالات دیگری نیز در این روایت هست که نمی‌شود به حرمت مطلق در اینجا ملتزم شد بنابراین این وجه در روایت وجه تامی نیست.

این سه وجهی است که می‌تواند قاعده **تَعَلَّمَ** مطلق محرمات را افاده کند لکن ادله تام نیست و لذا در فقه التریبه گفتیم که نمی‌شود قائل به قاعده‌ای عام شد که تعلم محرمات حرام است.

ادله خاص

اما قسمت دوم بحث و مقام دوم در باب حرمت تعلم سحر ادله‌ای است که در باب خود سحر وجود دارد نه قواعد کلی. اولین دلیل برای حرمت تعلم خصوص سحر روایت جلد دوازده ابواب مایکتسب به باب بیست و پنج حدیث هفتم است. این روایت را قبلاً خواندیم.

روایت ابی‌البختری

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْأَسْنَادِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ أَنْ عَلِيًّا (سلام الله عليه) قَالَ: مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَحَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.^۳

در این روایت اشاره شده است به اینکه تعلم سحر چه کم چه زیاد در حکم کفر است که موجب حرمت می شود. و کان آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ و با این تعلم سحر عهد او از خدا و ولایتش قطع می شود و حدش قتل است مگر اینکه توبه کند. این دلیل اول برای حرمت تعلم سحر است که قبلاً گفتیم از نظر سند اشکال دارد برای اینکه ابوالبختری از ناحیه نجاشی تضعیف شده است لذا این روایت از نظر سند ضعیف است.

دلیل دوم

دلیل دوم در وسائل جلد هجده، ابواب بقية الحدود و التعزيرات است. این روایت در تهذیب نیز از مرحوم شیخ نقل شده است. وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كُلُوبِ بْنِ قَيْسِ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ أَنْ عَلِيًّا (سلام الله عليه) كَانَ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.^۴

این روایت همان روایت قبل است ولی فَقَدْ كَفَرَ را ندارد. علاوه بر اینکه اینجا دارد كَانَ يَقُولُ که مؤکد است یعنی مستمراً و مکرراً امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) می فرمودند مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.

سند روایت

سند این روایت معتبر است. الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ و غِيَاثِ بْنِ كُلُوبِ بْنِ قَيْسِ الْبَجَلِيِّ و إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ توثیق شده اند البته در إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ بحثی در معجم آقای خوئی و تنقیه المقال است که می توانید ببینید. یک اسحاق بن عمار ساباطی داریم و یک اسحاق بن عمار بن حیان. بحثی است که اسحاق بن عمار بن حیان که هر دو از اصحاب امام صادق (سلام الله عليه) هستند و اسحاق بن عمار ساباطی یک نفر هستند یا دو نفر. اسحاق بن عمار ساباطی در نجاشی و فهرست شیخ توثیق نشده است. فکر می کنم در عدة می گوید اسحاق بن عمار ساباطی از جمله کسانی است عملت الطائفه بأخباره با اینکه فتحی بوده است. چند تن از غیر امامی و فطحیه هستند که عملت الطائفه بأخباره (به اخبارش عمل کرده است). اختلافی وجود دارد که این دو یکی هستند یا نه. شواهدی آورده اند و آقای خوئی می گویند یکی هستند و دیگران می گویند دو تا ولی عمده این است که اسحاق بن عمار حیان و اسحاق عمار ساباطی هر دو توثیق شده اند و لذا ثمره ای ندارد و این روایت کاملاً معتبره است و مشکلی ندارد.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۴۸

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص: ۳۶۷

